

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

حلول سال شمسی نو 1400 را تبریک عرض می‌کنیم و این‌که طلّیعی این سال جدید در
ماه مبارک شعبان بوده است و این‌که این سال مشرّف است به این‌که دوبار با پانزدهی
شعبان تلافی دارد ان‌شاءالله به فال نیک می‌گیریم که مورد عنایات و برّهی حق تعالی
ان‌شاءالله باشیم و سالی پر از برکت تو خیر و عافیت و ترقّیات معنوی و مادی ان‌شاءالله
برای این کشور و برای انقلاب باشد ان‌شاءالله؛ و ان‌شاءالله امیدوار هستیم که نصایح و
راهنمایی‌های دلسوزانه‌ی رهبری معظم ان‌شاءالله به منصفی ظهور برسد و سالی باشد
که پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها از تولید که درحقیقت راز و رمز رفع مشکلات کشور تا حدود
زیادی هست ان‌شاءالله مورد عمل قرار بگیرد.

خب در این مسأله همه‌ی قوا باید دست به کار بشوند، جدی وارد میدان بشوند و رکن
اعظم هم با خود مردم هست که برای خدا، برای پیروزی نهایی انقلاب و رسیدن به اهداف
و برای این‌که حکومت الهی و اسلامی مشکلاتش کاهش پیدا بکند، بتواند به آمال و
آرزوهایش دست بیابد همان‌جور که در پیدایش انقلاب مردم سرمایه‌گذاری کردند و از
خیلی از جهات نفسانی و شخصی گذشتند و نتیجه‌اش این شد که خدای متعال یاری فرمود
و انقلاب به پیروزی رسید، در ادامه‌ی راه هم همین‌طور است، ما باید همه‌مان از این‌که به
فکر شخصی باشیم بیشتر، بیشتر به فکر این مسائل باشیم. تولید احتیاج به سرمایه‌گذاری
دارد، کسانی که سرمایه دارند به‌جای این‌که این سرمایه‌ها را در کارهای سودآوری که به
تولید نمی‌انجامد بلکه موجب مشکلات فراوان‌تر می‌شود، فقط حساب نکنند که ما این
سرمایه را اگر در آن سوداگری‌ها به‌کار بگیریم منافع مادی بیشتری داریم، بلکه به فکر
این باشند که با این مال می‌توانند آخرت خودشان را آباد کنند و این به این است که در راه
تولید این کشور الهی و اسلامی به‌کار بگیرند ولو منافع مادی کمتری برای‌شان داشته باشد
یا آن‌هایی که دیگر خیلی قصد قربت بالایی دارند ولو اصلاً سود هم نداشته باشد. کسانی
جان خودشان را در این راه می‌دهند، در راه اسلام می‌دهند، در راه انقلاب دادند و
می‌دهند. اگر ما سرمایه‌هایمان را در تولید به‌کار بگیریم ولو این‌که منافعش کمتر باشد یا
یک مواردی هم فرض کنیم سودی نداشته باشد، حالا ما نمی‌گوییم ضرر داشته باشد
سودی هم نداشته باشد. این راه راو خدای متعال هست، این راه راو خشنودی حضرت
بقیة الله ارواحنا فداه هست. و هم‌چنین در مصرف امور تکیه‌مان و نظر اولی‌مان به
تولیدات داخلی باشد تا بازار برای تولیدات داخلی فراهم بشود و باز در این‌جا هم علاوه بر
این‌که واقعاً بسیاری از تولیدات داخلی هیچ کمبودی از تولیدات خارجی ندارد و مواردی
بهتر هم هست، اما در عین حال وقتی وجهه وجهی الهی شد و انسان در همین مصارف
عادی‌اش هم می‌تواند به شکل عبادت انجام بدهد، همان‌طور که در اصول و فقه بیان

شده واجبات توصلی می‌شود به شکل عبادت انجام بشود، وقتی انسان این واجب را برای خاطر رضای خدا انجام بدهد و به یک نحوی آن را مرتبط کند با رضایت خدای متعال عبادت می‌شود. بنابراین انسان می‌تواند همان زندگی متعارف خودش را با تولیدات داخلی برگزار کند لله تبارک و تعالی؛ تا این‌که این کشور شیعه، کشور موالی اهل‌بیت این مشکلاتش کمتر بشود، برطرف بشود، دستش به بیگانگان دراز نباشد. بنابراین با این جهت هم می‌توان قصد قربت کرد و خدمت کرد و قهراً اگر سراسر زندگی ما بشود طوری که تحصیل رضای الهی بخواهیم بکنیم قطعاً خدای متعال عنایت خواهد فرمود و نتیجه‌ی او آبادانی دنیا و آخرت برای همه‌ی ما خواهد بود ان‌شاءالله تبارک و تعالی.

خب مسأله‌ی تولید و پشتیبانی از تولید و مانع‌زدایی‌ها، ما یک تولیداتی داریم در ناحیه‌ی امور مادی و آن‌چه که برای اعاشه‌ی زندگی لازم هست اما یک مسأله‌ی دیگر هم تولید علم هست، تولید معارف هست. البته در این‌جا تولید به معنای تولید کشفش هست، یعنی وجود دارد و ما به دنبال کشف آن‌ها قرار است برویم؛ این‌جا هم حقیقت مطلب این است که احتیاج به پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها دارد که حالا برای توضیح این مطلب در این جهت دوم ان‌شاءالله در بحث بعدی اگر خدای متعال توفیقی داد عرایضی عرض می‌کنم.

خب بحث رسید به کلامی که مرحوم صاحب کفایه قدس‌سره در بحث ملاقی شبهه‌ی محصوره فرموده بودند که ایشان فرمودند که سه حالت دارد و تارةً فقط باید از ملاقا اجتناب کرد دون ملاقی، این یک صورت است که آن همان صورتی است که در صورت اول بیان شد که ابتداءً علم اجمالی داریم و این‌که مثلاً احد الامرین متنجس است، بعد ملاقات حاصل می‌شود و علم به ملاقات حاصل می‌شود بعد از این‌که علم اجمالی وجود داشت، حالا ملاقات حاصل می‌شود و علم به ملاقات. خب در این‌جا فرمودند که ما از ملاقا باید اجتناب کنیم دون ملاقی، به همان بیاناتی که تفصیلاً گذشت. که حاصلش این بود که در این صورت اصل در ملاقا و طرف تعارض می‌کند و تساقط می‌کنند و در آن رتبه‌ای که آن دو اصل با هم جریان دارند اصل در ملاقی جریان اصلاً ندارد تا طرف معارضه واقع بشود. برای این‌که این در طول آن‌ها هست. بنابراین اصل در ملاقا و طرف جاری می‌شود و تساقط می‌کنند به همان بیاناتی که گذشت آن جریانش در هردو که ممکن نیست چون ترخیص در معصیت قطعیه است، در احدهما دون الآخر هم ترجیح بلا مرجح است، بنابراین در هیچ‌کدام جاری نمی‌شود. می‌ماند ملاقی که در آن اصل جاری می‌شود بلا معارض. پس از ملاقی اجتناب لازم نیست، از ملاقا و طرفش اجتناب لازم است. این صورت اول.

صورت ثانیه این است که هم از ملاقی و هم از ملاقا باید اجتناب کرد، از هردو، و آن جایی است که ملاقات حاصل شده، علم به ملاقات هم برای ما پیدا شده اما هنوز عالم به نجاست نیستیم ولی بعد از این‌که ملاقات حاصل شد و علم به ملاقات هم حاصل شده است علم اجمالی برایمان پیدا می‌شود که یا آن ملاقا یا آن طرف متنجس است. خب در این‌جا هم باید از هردو اجتناب کرد، چرا؟ برای این‌که این‌جا علم اجمالی سه ضلعی درحقیقت برای ما اصلاً پیدا می‌شود که یا آن طرف متنجس است یا این دوتا. این‌جا هم خب ما باید هم از ملاقا اجتناب کنیم هم از ملاقی اجتناب بکنیم، باز هم این توضیحات و تفصیلات و ان‌قلت قلت‌هایش گذشت، این هم صورت ثانیه.

صورت ثالثه که آقای آخوند می‌فرماید این است که از ملاقی باید اجتناب کرد دون الملاقا. برای این صورت ثالثه ایشان دو مورد ذکر فرموده در کفایه. مورد اول این هست که ملاقات بین این ملاقی تو آن ملاقا حاصل شده و در این زمانی که این ملاقات حاصل شده

ما علم به نجاست نداریم اصلاً، ملاقات هست، علم به ملاقات هم هست ولی علم اجمالی به این که یا ملاقا منتجس هست یا طرف هم نداریم، اصلاً علم اجمالی نداریم. بعد از این ملاقاتی که حاصل شده علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یا آن ملاقا منتجس است یا آن طرف، ولی در این زمانی که علم برایمان پیدا می‌شود به این که یا ملاقا منتجس است یا طرف، آن ملاقا از محل ابتلاء ما خارج شده و در محل ابتلاء ما نیست. مثل همان مثالی که می‌زدیم که مثلاً در سفری این شخص با کس دیگری هم‌اتاق بوده و اشیاء خودش، بعض اشیاء خودش خب گاهی با آن اشیاء مربوط به او، گاهی با اشیاء مربوط به خودش مثلاً ملاقات می‌کرده، حالا آمده ایران، او هم رفته آن طرف عالم و حالا علم پیدا می‌کند عجب آن‌جا یا آن شیء‌ای که مال آن آقا بوده و همراه خودش برده منتجس بود یا این شیء آخر که دست من یا این شیء، این شیء با آن ملاقات کرده که الان در محل ابتلاء من نیست. در این صورت آقای آخوند می‌فرماید خب این‌جا ما باید از ملاقی اجتناب بکنیم ولی از ملاقا لازم نیست اجتناب بکنیم، چرا؟ برای خاطر این که در این‌جا خب علم اجمالی داریم یا این ملاقی منتجس است یا آن طرف، دیگر علم اجمالی که داریم؛ اگر آن منتجس است خب این پاک است، اما اگر منتجس نیست پس قهراً آن ملاقا منتجس بوده و در آن زمان این شیء با آن ملاقات کرده شده منتجس. و الان که علم پیدا کردیم یا آن ملاقای که الان حَرَج من محل الابتلاء منتجس است یا او، الان اصل در آن ملاقا جاری نمی‌شود، چون خارج از محل ابتلاء است و جریان اصل در او اثری بر آن مترتب نیست که شارع ما را متعبد کند بگو آن پاک است مثلاً. چون اصول عملیه در جایی جاری می‌شود که اثر فعلی داشته باشد و الا جریانش لغو است و اعتبار اصل در آن مورد از طرف شارع لغو است، چون اثری بر آن بار نمی‌شود که؛ این‌جا هم امور اعتقادی نیست که بخواهیم بگوییم معتقد شدن به این که پاک است مثلاً یک اثر شرعی، امور اعتقادی نیست که، اثر عملی باید داشته باشد، اثر عملی هم که ندارد. پس بنابراین این‌جور نیست که بگوییم اصل در ملاقا و طرف تساقط می‌کنند، جاری می‌شوند تساقط می‌کنند، نوبت به اصل بلا معارض در ملاقی می‌رسد، این را نمی‌توانیم بگوییم این‌جا. این‌جا باید گفت اصل در طرف ملاقا و در طرف در ملاقی این‌جا جاری می‌شود یعنی جریان دارد موضوع دارد، اما تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند به خاطر این که ترخیص در هر دو منجر به ترخیص در معصیت قطعیه می‌شود، در احدهما دون دیگری هم ترجیح بلا مرجح است، پس بنابراین اصول ساقط می‌شوند. احتمال نجاست ملاقی یک احتمالی است که مأمّن ندارد، پس بنابراین باید اجتناب کرد و ملاقا هم که اصلی اصلاً در آن جاری نمی‌شود و آن هم که خارج از محل ابتلاء است. حالا بعد از این اگر آن چیزی که خارج از محل ابتلاء بود دَخَلَ فی محل الابتلاء. تا مادامی که خارج از محل ابتلاء هست که خب هیچی، حالا اگر آن دخل فی محل الابتلاء، آن آقا اتفاقاً یک مرتبه از مسافرت آمد با همان چیزهایی که آن موقع با هم بودیم و الان باهم باز در محل ابتلاء ما واقع شد. الان هم دیگر اجتناب از آن لازم نیست و اصل بلا معارض در آن جاری می‌شود، چرا؟ برای خاطر این که اصل در طرف او که آن طرف ملاقا باشد آن قبلاً قبل از این که این داخل در محل ابتلاء ما بشود با اصل در ملاقی تعارضاً تساقطاً. الان اصلی در طرف ملاقا وجود ندارد که بخواهد با اصل جاری در ملاقا معارضه کند، آن اصل ساقط شده در اثر آن تعارضی که در زمان خروج او از محل ابتلاء جاری می‌شده آن‌ها آن اصل‌ها تعارض کردند تساقط کردند، الان که آن وارد در ابتلاء می‌شود در مقابلش اصلی نیست که با آن معارضه کند، پس اصل بلامعارض در ملاقی جاری می‌شود و اجتناب از ملاقی لازم نیست. این فرمایش آقای آخوند در صورت اولی است، مورد اول است که این‌جا فرموده در این مورد ما از ملاقی باید اجتناب کنیم دون الملاقا. ملاقا ولو این که داخل در محل ابتلاء هم شد دیگر اجتناب از آن لازم نیست، اصل بلا معارض در آن

جاری می‌شود. این مورد اول.

آیا این مورد قابل قبول هست از محقق خراسانی قدس سره أم لا؟ حق این است که این فرمایش در این مورد مورد قبول نیست، محقق خوئی این جور جواب می‌دهند، می‌فرمایند که این که شما می‌فرمایید در زمانی که آن ملاقا خارج از محل ابتلاء بود اصل در او جاری نمی‌شد چون اثر فعلی نداشت، بنابراین اصل فقط در طرف ملاقا و ملاقی جاری می‌شود و تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند، این مطلب ناتمام است و نادرست است. قبول داریم که اصل، جریان اصل متوقف است بر این که اثر عملی بر آن مترتب باشد این را قبول داریم، ولی در مقام اثر عملی بر آن مترتب است. چون جریان اصل در او در همان خارج از محل ابتلاء، در همان ملاقای خارج از محل ابتلاء، اثر قاعده‌ی طهارت در او یا استصحاب طهارت در او این است که این ملاقی‌ای که الان در محل ابتلاء شما هست پاک باشد، اثر طهارت او این است که این پاک باشد، پس بنابراین اثر بر آن بار است و وقتی اثر بر او بار بود لازم نیست خودش در محل ابتلاء باشد. برای تنبیه نسبت به این امر دوتا مثال می‌زنند که از نظر فقهی این دوتا مثال شاید ما بگوییم مورد اتفاق همه‌ی فقهاء هست. یک این که مثلاً ما، شما یک لباس متجسی داشتی با یک آبی که یقین داشتی این آب پاک است یا این که انسان غافل بوده در آن موقع، به همان صرافت نفس آمده این را با این شسته، نسبت به این که این آب چی هست اصلاً غفلت داشته. بعد این آب لباس را شستی و ریختی، از بین رفت، بعد شک کردی که عجب آن پاک بود یا نجس بود آن آب؟ خب در این جا آیا اگر یقین داشتی شک ساری برایت پیدا شد که اصلاً آن یقین ما یا نه، این نجس بود، آن آب متنجس بود؟ یا از غفلت بیرون آمده و خب نمی‌دانم پاک بوده آن آب یا نجس بوده؟ خب الان آن آب که تلف شده ریختید دیگر رفت پی کارش. اما این جا آقایان می‌گویند اگر حالت قبلش طهارت بوده آن آب مستصحاب الطهاره بود یا قاعده‌ی طهارت در آن جاری می‌کنیم می‌گوییم این لباسی که با این آب شستیم پاک است. و استصحاب بقاء نجاست در ثوب جاری نمی‌شود، چون این شک مسبب از این است که آن آب پاک است یا پاک نیست، اگر شارع می‌گوید آن آب پاک است پس ما یغسل به اثرش این است که ما یغسل به طاهر. این جا با این که آن آب معدوم است ولی اصل در آن جاری، جاری شدنش اشکالی ندارد چون اثر فعلی دارد؛ یک چیزی الان وجود دارد که با آن ملاقات با آن شسته شده بوده. مثل دوم، اگر یک چیزی را یقین داشتی پاک است یا غافل بودی، شیئی با آن ملاقات کرده مع الرطوبة المسریه یا ساریه، ملاقات کرده، بعد یقین کردی که این متنجس بوده، آن ملاقا متنجس بوده ولی احتمال می‌دهید که لعل باران باریده باشد به آن پاک شده باشد یا به جاری یا به گُر متصل شده پاک شده باشد یا کسی آن را آب کشیده باشد. در این جا خب با این که آن شیء متنجس، با این که ملاقای این مثلاً شیء بوده الان از بین رفته باشد یا از محل ابتلاء خارج شده باشد، این جا آیا استصحاب بقاء نجاست او جاری نمی‌شود و گفته نمی‌شود که اصل استصحاب می‌کنیم نجاست او را، پس می‌گوییم این ملاقی با آن الان متنجس است احکام متنجس دارد. با این که خودش از بین رفته، آن آب از بین رفته یا از محل ابتلاء خارج شده اگر از بین هم نرفته بود. خب این جا هم قائل هستند به این که استصحاب بقاء نجاست آن آب جاری است، آن شیء جاری هست و حکم می‌شود به این که این ملاقا متنجس است، این ملاقی متنجس است. پس بنابراین این که آقای آخوند قدس سره می‌فرماید این چون از محل ابتلاء خارج است پس اصل در او جاری نمی‌شود و فقط اصل در طرف ملاقا و این ملاقی جاری می‌شود و تعارض می‌کند تساقط می‌کنند و بعد که او داخل در محل ابتلاء شد دیگر اصلی در مقابلش نیست چون تساقط کردند، فقط اصل در خودش جاری می‌شود این مطلب نادرست است، نه همان موقع که

آن از محل ابتلاء خارج است اصل در آن جاری می‌شود آن اصل با طرف ملاقا معارضه می‌کند و در آن رتبه اصل در ملاقی جاری نمی‌شود، چو مسیبی است. آن‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند اصل در ناحیه‌ی این ... این به خدمت شما عرض شود که بیان محقق خوئی قدس‌سره در جواب از محقق خراسانی. جواب دومی که این‌جا وجود دارد این هست که سَلْمَا و اَمَّا به این‌که آن موقعی که آن ملاقا خارج از محل ابتلاء هست اصل در آن جاری نمی‌شود، ولی وقتی آن داخل محل ابتلاء شد که شما می‌فرمایید آن تعارضاً و تساقطاً دیگر این اصل بلا معارض است این را قبلاً گفتیم تمام نیست، چرا؟ برای خاطر این‌که اطلاق دلیل اَنَا فَاَنَّا می‌گیرد، چرا شما می‌گویید اَنَا فَاَنَّا این باید اجتناب کرد؟ به خاطر آن دلیل است که می‌گوید اَنَا فَاَنَّا می‌گوید که چی هست؟ یا می‌گوید طاهر است یا می‌گوید نجس است. حالا فرض کنید تا آن مادامی که آن خارج از محل ابتلاء بود اصل در آن جاری نمی‌شده، فرض کنید که البته فرمایش آقای خوئی حالا لولا یک تعلیقه‌ای که حالا عرض می‌کنم فرمایش درستی است که خارج از محل ابتلاء باشد حتی معلوم باشد، وقتی اثر فعلی بر آن مترتب است اشکالی ندارد که شارع تعبد کند به نجاست او یا به طهارتش برای آثار فعلی‌ای که از آن می‌خواهیم بگیریم. حالا فرض کنید این نباشد اما در عین حال الان که آن داخل محل ابتلاء شد الان چی هست؟ کل شیء لک حلال، کل شیء طاهر یا ادله‌ی لا تنقض الیقین بالشک الان در مورد طرف ملاقا می‌خواهد جاری بشود در مورد، این هم که الان داخل محل ابتلاء شده می‌خواهد جاری بشود به اطلاقش. آن‌هایی که به تساقط کردند مال آن زمانی بود که آن خارج بود الان جدید است، این‌که از بین نرفته که، اطلاق که اطلاق نسبت به این زمان که آن موقع نبوده که از بین برود، الان هست. این اطلاق با این درگیر می‌شوند پس بنابراین این‌جا هم همان محاسباتی که گفته می‌شد وجود دارد که اگر می‌گویید هر سه‌تای آن‌ها تعارض می‌کنند یا می‌گویند نه آن دوتا تعارض می‌کنند چون در رتبه‌ی قبل است، این سرش سالم می‌ماند علی‌المبانی باید این‌جوری محاسبه کرد. خب این هم به خدمت شما عرض شود که درواقع این هم جواب درستی است که ما هم این‌جور جواب می‌دهیم خدمت آقای آخوند قدس‌سره.

س: این یک اتفاقی نیست جواب آقای آخوند نمی‌شود ...

ج: بله؟

س: این جواب شما جواب علی‌المبنا است، جواب آقای خوئی جواب اتفاقی بود خود آقای آخوند هم قبول می‌کرد. جواب شما یکی از مقدمات حرف آخوند را مناقشه دارید می‌کنید در مقدمه؛ یعنی دارید می‌گویید مبنای شما که می‌گویید تساقط کردن این دیگر از حیز انتفاء برای اصل بودن ساقط است را شما دارید این مقدمه را مبناءاً اشکال می‌کنید. اشکال دوم توی مبنایی ...

ج: اگر شما بخواهید مبنا بگویید آن اولی هم می‌شود مبنا ...

س: نه قبلی گفتید اتفاق کل است کَأَنَّ ...

ج: نه می‌دانم ولی آقای آخوند ...

س: همه‌ی فقهاء ملتزم هستند به آن، حرف قبلی اشکال نقضی بود خود شما می‌آخوند چکار می‌کنید این‌جا؟ این حرف را می‌زند یا نمی‌زند؟

ج: ممکن است آقای آخوند بگوید من قبول آن‌جا ندارم

س: ولی این را قبول قطعاً آقای آخوند از شما نمی‌کند، می‌گوید من این را بستم که

ج: نه ما می‌خواهیم ... حالا ما جوابی که می‌دهیم یعنی ما نمی‌توانیم به مسلک، ببینید حالا بناءمان به اشکال به آقای آخوند که نیست، این است که این فرمایش را ما نمی‌توانیم بپذیریم ...

س: اگر چه آقای آخوند جواب می‌دهد دوباره به ما ...

ج: ما طبق محاسبات درستی که به نظر می‌آید درست است نمی‌توانیم این فرمایش را بپذیریم در این صورت، بگوییم این‌جا جایی است که از ملاقی باید اجتناب کرد دون الملاقا، چرا؟ به‌خاطر این‌که ما می‌گوییم که این‌جا اطلاقات در مورد طرف ملاقا و اطلاقات در طرف ملاقا الان باید محاسبه کرد نه مال زمان گذشته که بگویید تعارضاً تساقطاً دیگر وجود ندارد، الان باید محاسبه کرد، الان اطلاقات این‌جا را می‌گیرد، این طرف هم دارد می‌گیرد این هم دارد می‌گیرد. باید این‌جوری محاسبه کرد.

اما آن چیزی که در تعلیقه‌ی مختصری که عرض کردم باید به آن توجه بکنیم این بود که محقق خوئی فرمود الان اصل در آن طرفی که خارج از محل ابتلاء هست، قاعده‌ی طهارت یا استصحاب طهارت در او اثر فعلی دارد؛ اثر فعلی او چی هست؟ اثر فعلی او طهارت این ملاقی است، این را فرمود. این‌جا جای آن فرمایش امام هست که مگر طهارت ملاقی اثر طهارت ملاقا هست؟ بله نجاست ملاقی اثر نجاست ملاقا هست، چون ادله گفته که اذا اصاب یک شیئی، یک طاهری با یک شیء متنجس یتنجس. اما این‌که طهارت او سبب طهارت این می‌شود این ملاقی هست پس نه این‌که با او شستیم، فقط ملاقات کرده، طهارت ملاقی حدوثاً، بقاءً اثر طهارت آن نیست که ما بایم بگوییم به این‌که آن اثر فعلی دارد پس بنابراین جاری می‌شود.

این یک مطلب، مطلب دوم این است که یک مطلبی در فقه اشاره می‌کردیم و آن این است که آیا می‌شود ما بگوییم هرچی که از محل ابتلاء هم خارج می‌شود یا اصلاً معدوم می‌شود، آن اصل در آن جاری می‌شود چون لااقل از اثر این‌که شما می‌توانی اخبار کنی که کان طاهراً. این و اگر این باشد ما یک جایی که اثر، اگر ما بگوییم اخبار، من الآثار است بگوییم به خدمت شما عرض شود بگوییم این اثر بر آن بار است شارع به‌خاطر این دارد تعبد می‌کند که اخبار ما را درست کند، اخبار ما دروغ نباشد. این هم یک شبهه‌ای است در مقام که عرض کردم حالا در کلمات محقق تبریزی قدس‌سره هم در ارشاد الطالب و این‌ها یک جایی گمان می‌کنم وجود داشته باشد در مکاسب محرمه. این هم هنوز خیلی برای ما حل نشده که این چه‌جوری هست. خبر این مورد اول که آقای آخوند فرمودند. مورد دوم که آقای آخوند فرموده که باز از ملاقی باید اجتناب کنیم دون الملاقا، این است که ابتداءً در این موردی که ابتداءً شخص علم پیدا می‌کند یا الف متنجس است یا باء، که درواقع این الف ملاقی با یک شیئی است، ولی این الان علم به ملاقات ندارد ولی علم برایش پیدا می‌شود که یا الف متنجس است یا باء. بعد علم پیدا می‌کند به ملاقات الف با جیم و همان موقع برایش علم پیدا می‌شود که یا جیم متنجس است یا باء و این علم هم برایش پیدا می‌شود که اگر این الف متنجس باشد این به نجاست آخری غیر از نجاست ملاقا و دریافت از او و سرایت از آن نجاست دیگری نیست، نجاستش اگر باشد از باب همان مثلاً ملاقات با آن جیم هست، پس ابتداءً آن‌که بر او حاصل شد این بود که یا الف یا باء متنجس است، این ابتداءً برایش پیدا شد. بعد علم به ملاقات الف با جیم

برایش پیدا شد و در همان حین علم برایش پیدا شد که یا جیم که ملاقا هست متنجس است یا باء ...

س: الف و ب ملاقا و طرف ملاقا مگر نیستند؟

ج: چی؟

س: ... یا الف نجس است یا باء، الف هم ...

ج: الف نجس است یا باء ...

س: الف هم با جیم قبلاً ملاقات داشتند واقعاً علم نداشتیم، الان علم پیدا می‌کنم که یا، هم علم به ملاقات پیدا می‌کنم هم علم به تنجس پیدا می‌کنم، پس جیم می‌شود ملاقی ..

ج: ملاقا ..

س: جیم می‌شود ملاقی دیگر ...

ج: چرا؟

س: الف ب جیم، این‌ها را بکنید طرف

ج: ببینید من نمی‌دانستم که این الف با چیزی ملاقات کرده اصلاً ...

س: ... الف و با دوتا کأس هستند؟

ج: بله مثلاً دوتا کأس هستند ...

س: دست من هم جیم هست ...

ج: شما این‌جوری مثلاً محاسبه بکنید، فرض کنید ثوب، ثوب هست و

س: بگویند دوتا کاسه که

ج: مثالی که حالا آقای خوئی زدند این است، ثوب است و کأس کبیر؛ من می‌دانم یا ثوب من متنجس است یا کأس کبیر متنجس است. بعد برای علم پیدا شد که این ثوب من با کأس صغیر ملاقات کرده و همان موقع هم فهمیدم که کأس صغیر یا متنجس است یا کأس کبیر و فرض هم بکنید که اگر تنجسی برای ثوب هم هست در اثر ملاقات با کأس صغیر است. خب این‌جا، این‌جا باز ایشان فرموده است که از ملاقی باید اجتناب بکنیم دون الملاقا، چرا؟ برای خاطر این‌که آن‌موقع که علم پیدا کرده یا ثوب متنجس است یا کأس کبیر، هنوز که علم به ملاقات و تنجس آن نداشتی که. این علم اجمالی تنجیز آورده و اصول تعارض کردند تساقط کردند از بین رفتند پس بنابراین الان از این لباس که در واقع ملاقی است و الان هنوز من علم ندارم، ملاقی با آن کأس صغیره، ولی من هنوز علم به این ندارم و علم به نجاست این یا آن هم ندارم. آن موقع که این علم اجمالی برایم پیدا شد که یا اجتناب این‌جا هست یا اجتناب آن‌جا هست این اجتناب صار منجزاً، اصول تساقط کرده، تعارض کرده تساقط کرده الان به این علم اجمالی این اجتناب روی ثوب اگر باشد تنجز دارد. خب و اگر روی آن کأس کبیر باشد تنجز دارد. بعد که شما علم

اجمالی به، علم به ملاقات پیدا می‌کنی و علم اجمالی پیدا می‌کنی که یا کأس صغیر متنجس است یا کأس کبیر، کأس صغیر اصل در آن جاری می‌شود معارض ندارد، با کی می‌خواهد معارضه بکند؟ آن‌ها که ساقط شدند که. پس بنابراین حال کأس صغیر می‌شود حال ملاقی در صورت اولی که اول اجمالی داشتیم بعد دست‌مان به یکی ملاقات کرد، آن‌جا چی می‌گفتیم؟ می‌گفتیم از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم، چون اصل در ملاقا و طرف تعارض می‌کند تساقط می‌کند سر ملاقی سلامت می‌ماند اصلش. این‌جا سر ملاقا، اصل در ملاقا به سلامت می‌ماند، چون اصل در طرف آن ملاقا و ملاقی جاری شدند تساقط کردند اصلی دیگر وجود ندارد. الان اصل در ملاقا جاری می‌شود و سر اصل در ملاقا سالم می‌ماند از تعارض. پس این هم مورد ثانیه که آقای آخوند فرموده این هم مورد دوم است.

محقق خوئی قدس سره این‌جا می‌فرمایند ما در دوره‌ی قبل این مورد را هم مثل مورد قبل از آقای آخوند قبول نکردیم فلذا تثلیث ایشان را قبول نداشتیم که یک موردی داشته باشیم ما از ملاقا باید اجتناب بکنیم دون الملاقا، این مورد سومی فقط می‌گفتیم همین است که یا یک مورد است که ملاقی از ملاقا باید اجتناب کند دون الملاقا، یک مورد هم، هم از ملاقی هم از ملاقا باید اجتناب بکند. اما یک جایی خواهیم از ملاقا اجتناب بکنیم، از ملاقی اجتناب بکنیم دون الملاقا این را قبول نکردیم از ایشان؛ چون مورد اولی که ایشان گفتند که خروج از محل ابتلاء باشد جواب دادیم، این مورد هم در دوره‌ی قبل جواب دادیم. ولی در دوره‌ی اخیر می‌گویند حق با صاحب کفایه است و آن جواب ما درست نبوده در دوره‌ی قبل. حالا جوابی که در دوره‌ی قبل دادند این است که فرمودند درست است شما ابتداءً علم اجمالی پیدا کردید یا ثوب متنجس است یا إناء کبیر، ولی این علم اجمالی اول به علم اجمالی دوم منحل می‌شود، بعد که علم پیدا می‌کنید یا إناء صغیر متنجس است یا إناء کبیر، این باعث می‌شود که آن علم اجمالی اول منحل می‌شود و دیگر ندارید. وقتی علم اجمالی اول منحل شد دیگر نمی‌تواند بگوید که یا این یا او. پس بنابراین آن منحل می‌شود، علم اجمالی دارم که یا إناء کبیر یا إناء صغیر متنجس است. این را ما در دور قبل می‌گفتیم و جواب آقای آخوند را این‌جوری می‌دادیم. اما در دوره‌ی اخیر متوجه شدیم که این حرف نادرست است، انحلال پیدا نمی‌شود این‌جا، علم اجمالی اول ما که از بین نمی‌رود که. خب من علم داشتم که یا ثوب متنجس است یا إناء کبیر؛ الان که علم پیدا می‌کنم که یا إناء صغیر متنجس بوده است یا إناء کبیر، آن علم را از بین نمی‌برد که، آن سر جای خودش باقی است. و در آن زمان که من علم داشتم یا ثوب متنجس است یا إناء کبیر نجاست اگر واقعاً در إناء صغیر بوده آن نجاست تنجری پیدا نمی‌کرده، نداشته، وجود نجاست که باعث تنجزش نمی‌شود که تا علم به او تعلق نگیرد، حتی به او تعلق نگیرد، آن وقت که من حتی نداشتم بر نجاست إناء صغیر. الان که علم دارم پیدا می‌کنم، علم اجمالی پیدا می‌کنم یا صغیر متنجس است یا إناء کبیر متنجس است این‌جا این علم الان دیگر کارایی نمی‌تواند داشته باشد، چرا؟ برای این‌که علم پیدا نمی‌کنم به چیزی که علی‌کل تقدیر قابلیت تنجز را دارد، برای خاطر این‌که اگر آن اجتناب روی إناء کبیر باشد آن به علم قبلی من به آن علم تنجز پیدا کرده و المتنجز لا یتنجز ثانیاً. دیگر با این علم بعدی که یا إناء صغیر متنجس است یا إناء کبیر دیگر با علم نمی‌تواند تنجز پیدا کند، تنجز سابقاً به واسطه‌ی آن علم قبلی. بنابراین حرف آقای آخوند درست است که ما می‌گوییم الان این إناء صغیر احتمال نجاستش می‌دهیم ولی اصل بلا معارض در آن جاری می‌شود. پس تثلیث آقای آخوند درست است.

س: این‌که آقای خوئی یک اطلاقی را می‌گفت چه زمانش یکی باشد، زمان ملاقات تنجس،

چه زمان ملاقات...

ج: بعد فرمود که فرقی نمی‌کند دیگر...

س: خب این‌جا یک مناقشه‌ای داشت دیگر که اگر زمانش واحد باشد حرف ایشان که می‌گفت تبدیل پیدا می‌شود علم و انضمام نیست تا ما آن حرف المتنّجس لا یتنجس ثانیاً را بزنیم اشکال حل شد دیگر انصافاً، شما فرمودید مطلق است، فرقی نمی‌کند که این دستِ توی این کاسه بوده، این انگشترِ توی آن دوتا کاسه بوده و آن تنجس، آن ملاقات وحدت داشته باشد ما حالا بفهمیم یا نه بعداً انگشتر بخورد به آن إناء. که عرض شد اگر بگوییم که در همان آن تنجس آن ملاقات هم صورت گرفته ما الان دیگر به این معنا که دو طرفی که یا این کاسه نجس بوده یا آن کاسه نجس بوده حالا تساقط کردند، حالا باید از هردوتا اجتناب بکنیم، حالا می‌ماند یک طرف دیگر، یک طرف دیگر بخواهد المتنّجس لا یتنجس ثانیاً انضمامی بشود، گفتیم این حرف وقتی که وحدت زمان داشته باشد درست نیست دیگر، چون همان زمان وقتی ملاقات کردند تنجس حاصل شده پس من از الان می‌فهمم که إسه طرفی بوده طرف ما، یا ملاقا یا ملاقی یا طرف ملاقا، یعنی یا طرف ملاقا که این کاسه هست یا خود ملاقا که این کاسه هست و انگشتری که توی آن هست سه طرفه هست، حالا که شد سه طرفه اصول در همه جریان پیدا می‌کند.

ج: خب این به خدمت شما عرض شود که همان حرف‌هایی که آن‌جا زدیم این‌جا اعاده می‌شود نسبت به فرمایشات آقای خوئی دیگر که المتنّجس لا یتنجس ثانیاً این درست است ولی تطبیقش نادرست است. چرا؟ به‌خاطر این‌که هرآن تنجز جدید است. تا حالا که شما توجه به این نداشتی که این إناء صغیر، تا حالا بله آن علم اجمالی به این که یا ثوب متنّجس است یا إناء کبیر، اگر نجاستی در إناء کبیر باشد به این علم شما تنجز پیدا می‌کند، از این بعد که نفست متوجه می‌شود به این‌که یا آن متنّجس بوده یا این متنّجس است الان دوتا درحقیقت منجز با همدیگر در این آن می‌خواهند دیگر اثر بکنند. یکی آن علم اجمالی بین کبیر و صغیر، یکی بین ثوب و کبیر؛ این‌جا نمی‌شود بگوییم تنجز مال آن علم قبلی هست مال علم بعدی نیست. در این حال تنجز مستند به هردو می‌شود. بخواهی بگویی اصلاً تنجزی نیست که نمی‌شود گفت، بخواهی بگویی این تنجز مال قبلی است دون این ترجیح بلا مرجح است آن هم الان؟ آن مال، آن تنجزهای قبل را چیز می‌کرده، این تنجز بالفعل چرا؟ آن بعدی هم همین‌جور، بخواهی بگویی مال آن است دون این، این هم همین‌جور. پس بنابراین باید گفت که نه، این مورد هم از آقای آخوند قبول نیست. اما به این بیان، نه به آن بیانی که محقق خوئی در دور قبل فرموده، آن عدول ایشان از آن فرمایش دور قبل، یعنی دلیلش از دلیلی که در دوره‌ی قبل به آن استناد می‌کنند آن درست است، انحلال پیدا نکرده علم که؛ اما دلیلی که در دوره‌ی بعد به آن تمسک فرموده و با آقای آخوند موافقت فرموده این هم محل اشکال است؛ پس حق این است که تا الی هنا این فرمایش آقای آخوند که فرموده ما یک مواردی داریم که از ملاقی باید اجتناب کنیم دون الملاقا این تمام نیست.

مرحوم شهید آسید سرور قدس‌سره در این‌جا یک تعلیقه‌ای، ایشان خیلی کم تعلیقه دارد بر مصباح الاصول، یکی از جاهایی که تعلیقه دارد این‌جا هست، یک مطلبی فرموده که حالا ان‌شاءالله در جلسه‌ی بعد ببینیم که فرمایش ایشان چی هست؟ و بقی یک صورت رابعه که گفتیم شیخنا الاستاد قدس‌سره در دروس فی علم الاصول اضافه کردند و آن این است که از طرف الملاقا باید اجتناب بکنیم دون الملاقی و الملاقا اضافه کردند بر آن

تثلیث آقای آخوند یک صورت رابعه‌ای را که این هم ان شاءالله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.